

روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی صاحب امتیاز شهرداری مشهد مدیرمسئول سید منعم موسوی مهر سردبیر سید سجاد طلوع هاشمی

شنبه ۱۳ شهریور ۱۴۰۳ شماره ۲۴۴۲

Mashhadchehreh.ir Photoshahr.ir

نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵ دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸۱-۵۵۱-۳۸۴ ۹۰۳۸۴ روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲ شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

سایت شهراز نیوز را بسا اسکن این کد دنبال کنید

میتوان نامۀ اخلاق حرفه‌ای

۵۴٪ رطوبت هوا

۳۰-°C

۹°

صبح ۱-

ظهر ۸

عصر ۶

شب ۱

۰۸:۴۵:۱۱: نیمه شب شربی

۱۰:۵۵:۰۵:۰۵: غروب آفتاب

۰۷:۰۷:۱۷: طلوع آفتاب فردا

دمای هوای مشهد

اوقات شرعی مشهد

۲۳:۰۱:۵۱

۰۵:۰۵:۱۰

۰۶:۳۱:۳۶

۱۵

۱۵

۱۵

«زنان» ... در مجاهده همدوش مردان بلکه مقدم بر آنانند.

پوستر انقلاب

اثر عباس سارنج طراح و گرافیکت پیشکسوت کشور مان که با موضوع مبارزه زنان علیه رژیم ستمشاهی در سال ۱۳۵۷ خلق شده است.

آهنگ رهایی 90

عنوان کتابی به قلم فاطمه اکبری در باب زندگی و فعالیت‌های مرحوم فاطمه سید خاموشی است. علاوه بر این اثری دیگری با عنوان «زنان‌ها روحانی نمی‌شوند» به قلم اعظم عظیمی، زندگی این بانوی عقیقه را در قالب یک زندگی نامه داستانی، روایت می‌کند.

آمده موسم فتح ایمان

شعله ز دافق نور قرآن لاله بهمن سرد تاریخ سر نوشت تو با خون نوشند از ازل با شهادت سر شند تا بید زنده با دقر آن بهمن خونین جاویدان بهمن خونین جاویدان مقدّمات اماما شهیدان خوش نشان فرش راه تو بادا آمدنی بیامیت خمینی آنکه بر ظلم شب حمله ور شد بهمن خونین جاویدان بهمن خونین جاویدان در دل تار شب ای شهیدان از تبار حسین شهیدید در زمستان بهاران آمد بوی نسل شقایق پیچید بهمن خونین جاویدان تا بید زنده یاد شهیدان

«بهمن خونین جاویدان» سروده محمد حسین همارف با آهنگ سازی حمید بهبوء داست. این قطعه در آستانه جشن های اوّلین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران از سوی صدا و سیما و مرکز فارس در شیراز ضبط شده است.

برای شنیدن قطعه «بهمن خونین جاویدان» کدرا اسکن کنید.

سینما انقلاب

روایت یک انتقام

فیلم سینمایی «شیلات» به کارگردانی رضا میرلوحی و نویسندگی محمد بلیش مازندرانی سال ۱۳۶۲ در دومین دوره جشنواره فیلم فجر اکران شد. نکته جالب توجه جشنواره دوم فجر این بود که هیئت داوران هیچ اثری را شایسته دریافت جایزه بهترین فیلم نکرد. با این همه فیلم سینمایی «شیلات» با بازی داوود رشیدی و مهن شهایی جزو آثار پر مخاطب جشنواره محسوب شد. خوجه مدد با بازی رشیدی به خاطر افشاکری علیه رئیس سابق شیلات مورد سوء ظن ساواک است. اما او که تنها به دو تار کمتنی اش دل خوش است، از در سورو و یاری بی ماموران حکومت پهلوی اجتناب می کند تا اینکه قصد کشتن او در سر درخانه شیلات از سوی رئیس جدید شیلات با بستان در سر درخانه صورت می گیرد و خوجه ممد که زخم خورده نیر و های بالادستی است در انتها انتقامش را از ماموران پهلوی می گیرد.

۳۰

۸۰۰

اعلامیه

ملت عزیز تا محو آثار ظلم و هدم دستگاه رژیم منحط پهلوی آرام نخواهد گرفت و به حال عادی باز نخواهد گشت.

اعلامیه امام (ره) در ۲۱ شهریور ۱۳۹۸ مصادف با ۲۵ مرداد ۱۳۵۷

اول شخص

روشنای خاموشی*

یادی از بانو فاطمه سید خاموشی (طاهایی) از زنان انقلابی مشهید و بنیان گذار مکتب نرجس که سال ۱۳۸۸ در چنین روزی در گذشت

دست پستی نو نور ان گذاشت کنج دیوار و در خانه را برای بانوان مشتاق باز گذاشت. زنانی که انگار فاطمه چند سال پیش بودند. تشنه آموختن و مشتاق آموذهای دینی. صبح به صبح کتری آشپزخانه اش را به شوق آمدن دختران همسایه روشن می کرد و تاظهر توی مکتب خانه کو چک خانه اش، هر آنچه که در تمام این سال ها آموخته بود، بی منت در طبق می گذاشت بر ابر دوست و آشنا و بیگانه. لذت تدریس و تعامل با آدم ها، او را از فکر و خیال بیرون می کشید. دامنش هنوز به حضور هیچ کودکی سبز نشده بود و تدریس و تحصیل، بهترین مسیر مدارا با جای خالی بچه در زندگی گریشان بود. حالا دیگر روز به روز به شمار میهمانان خانه اضافه می شد و روزهای پررونق تر، پشت در بود.

آغاز مکتب نرجس

از روزی که آقای ناصری نامی آمد و گفت می خواهد ملکی در خیابان خاکی (آخوند خراسانی امروز) را وقف تشکیلات علوم اسلامی کند، زندگی فاطمه خانم زیر و رو شد. سال ۱۳۴۵ بود. آیت... میلانی دورادور از فعالیت های فاطمه خانم خبر داشت. می دانست روز به روز به شمار محصلان مکتب خانه کو چک او اضافه می شود و فضا برای گسترش فعالیت هایش، محدود و محدود تر است. پس بی معطلی، ملک را سپرد برای تأسیس مکتب خانه ای مزین به نام مادر امام زمان (عج) و مدیر پیش را سپرد به فاطمه سید خاموشی که آن روز ها دیگر به «خانم طاهایی» معروف شده بود. حالا خانم طاهایی مانده بود بنای نو نواری که از تمام حجره هایش، نوای خوش کلام... به گوش می رسید. انگار داشت در میانه آفرین محال قدم می زد... چه فکر ها که در سرش نبود. این مکتب می توانست نقطه آغاز رسمی فعالیت های دینی سیاسی فرهنگی او باشد. نخستین بانگ سخنرانی های اعتقادی و ارشادی بانو طاهایی از اتاق های مکتب نرجس بلند شد. آن هم در روز گاری که ساواک پر فراز شهر می چرخید تا جواب لای چرخ هر گونه فعالیت فرهنگی مذهبی بگذارد. خانم طاهایی اما روز به روز مصمم تر، سرفصل های آموزش را گسترده تر می کرد و زمزمه های روشنگری و گسترش آرمان های انقلاب اسلامی لایه لای آموذهای مذهبی، به گوش می رسید. خبر به ساواک رسید و دست آخر، چکمه بی حرمی ماموران حکومتی، به در مؤسسه مکتب نرجس کوبیده شد. سال ۱۳۵۳ بود که برای اولین بار، چراغ مکتب نرجس خاموش شد، اما مدتی بعد با قدرت بیشتر در خانه های معتمدان انقلابی، ادامه پیدا کرد اعلامیه هاو

دختر محبوب حاج عبدل...

آزاده چشمه سنگی / روزی که با آن سن و سال کم، نشست پای سفره عقد سید جلال الدین طاهایی، هشت سال از رفتن مادرش می گذشت. مادر خانلانو دچار سقیدعقد را روی سردخترش بکشد. فاطمه، نوجوان محبوب کم صحبتی بود که صلاح و مصلحت زندگی اش را سپرده بود به پدرش، حاج عبدل... اسم حاج عبدل... مهر معتبری پای بارنامه های بازار تهران بود. تجارت می کرد و از آن تاجران متدین بود. از این سر بازار تا آن سر بازار، سردوست می شکستند برای نشستن روی فرش خانه حاج عبدل... دختر ناز پروده آفتاب مهتاب ندیده اش، آرزوی هر خانواده متدینی بود. این وسط، قرعه به نام سید جلال الدین افتاده بود و حالا چشم یک جمع به دهان فاطمه بود تا با اجازه پدرش، به عقد دائمی پسر شیخ هاشم طاهایی در بیاید. مردی که بعد تر، مسیر زندگی فاطمه را به شکل ویژه ای تغییر داد.

زندگی در خانه سید جلال الدین

فاطمه، همین طور که آن چند دست رخت و لباس و اثاثیه مختصر خانه را در چمدان و کیسه های کوچک کتفی جامی داد، تمام این چهار سال زندگی مشترک توی اتاق خانه سید هاشم را با خود مرور می کرد. روزها و شب هایی که تمام زندگی اش به آموختن گذشته بود. سید جلال الدین روزهای رفت پی کسب و کار و شب ها در حالی به خانه بر می گشت که فاطمه تشنه میبخی تازه از علوم دینداری بود. دست و پا شکسته چیزهایی از پدرش آموخته بود، اما زندگی توی خانه سید هاشم فراغ بال بیشتری به او می داد. درس خواندن و ترقق کتاب های اخلاق، به او جان دوباره ای داده بود و حالا که حرف از مهاجرت شده بود، هیچ کس اندازه فاطمه از سفر به مشهد و اقامت در جوار سلطان توس، سرخوش نبود. آرزویی که داشت آهسته آهسته محقق می شد و تصویر او از زندگی در مشهد، بهترین جای خواب های شایانه اش بود. او می دانست در مشهد، فرصت های بیشتری برای رشد و بالندگی دارد.

مکتب خانهای به وسعت یک اتاق

به قد و قواره یک بانوی شانزده ساله نمی آمد رأس مجلس نشیند و از روی کتاب، شروع به تدریس کند. اما فاطمه، به لطف پدر، همسر و پدر همسرش، سال ها جلوتر از سن و سالش، در مسیر آموختن و آموزش افتاده بود. تنهایی و غربت در مشهد، بی توانست مثل موربان به جان زندگی اش بفتد. اما نه تشویق برادر هایش سری بالا گرفت اتاق خانه اش را آب و جارو کرد، چند

اهالی کوچه بهمن

تلخ تر از قهوه

عین دیکتا تو ره... یعنی چی همه مثل به بن. خود خدا گفته ما شعبه شعبه و رنگارنگیم زبان و نژاد و قوم و رنگ پوست... ولی... امیر کام عمیق تری گرفت: قرآن کتاب ضعیفه برای مبارزه. از توش چریک در نمید. بعضی جاشا هیچ چیزایی داره باقی اش بکن نکن و بخور نخوره. مارزش های مهم تری از جنات تجری من تحت الانهار و حوری و شراب و همون عسل و شیر داریم. سارا گفت: راجع به کتاب خدا درست حرف بزن... می فهمی چی میگي؟ تو از خدا و رسولش بیشتر می فهمی؟ دم از حق و حقوق کار گرامی زنی ولی نمی دونی همون چکمه و کاپشن و کمربندت چند تا کار گرز نوی بنگلادش و چین و ویتنام با نصف حقوق مصو بشون کار می کنن که تو بز چریک بودن و مبارز بگیری. از قرآنم فقط اونجا هایی رو که

خود تو ن خوشتون میدار و برداشت می کنید و باقی اش رو می گید به کار نمید. امیر مستاصل از حرفهای سارا سیگارش را ته زیر سیگاری فشرده و کلافه گفت: با بابا بت صحبت کردی؟ سارا نگاهش را دزدید، نگاهش را دزدید و گفت: نیاز به صحبت کردن نیست. زمان خیلی چیزها رو خودش نشون داد. خودم به نتایجی که باید رسیدم. ام. امیر روی سندیلی جابه جا شد: یعنی چی؟ می فهمی چی میگي سارا؟ ما حرف زدیم قول داد یم. اون شبی که اعلامیه پخش می کرد یم، پات رفت توی چاله و مو پشت شمشاد اقایم شد یم و همونجا وسط درد و اشک بهم قول دادی. گفتی می مونی باهام. سارا سر منده و مقتدر گفت: آره قول دادم ولی اون موقع مسجدت ترک نمی شد، معتقد به

کوچه

انقلابی فرزندان زمان خویشتن است

نماسازی کرد که به جای حکومت طاغوت و علت العلل مصائب، سرگرم معلول های دیگر بودند. گروه دیگر را هم کسانی نمایندگی می کردند که در انقلاب، ما کابولی رانز کدی می کردند. بر خورد هوشیار کننده شهید آیت... بهشتی با آن ها معروف است. هم آن زمان که گفتند برای زدن بیشتر رژیم، تعداد شهدا را بیشتر اعلام کنیم و هم زمانی که با شعار ها، نایجا و حرام می خواستند در کلام مردم بنشینند. هر دو جا شهید بهشتی راه را بست و در برابر اولی گفت: با دروغ می خواهید از اسلام دفاع کنید؟ اسلام با صداقت رشد می کنه نه دروغ! دومی را هم چنین پاسخ داد که: از پلکان حرام

غایب حاضر

پیروزی نهایی

زرد کانلو / احمد، مرتضی و شهاب را همسایه ها سه تنگ دار صدا می زدند. آن ها همیشه با هم بودند، صبح تا شب. بیشتر دیوار نویسی های محله شان و پخش اعلامیه ها کار آن ها بود. این راهمه اهالی همفیده بودند، اما هیچ کس به روی خودش نمی آورد و در خفا تحسینش هم می کردند. اوایل زمستان ۱۳۵۷ بود، سه تنگدار دلشان پر شده بود از روزنه های امید. مرتضی خطاب به احمد و شهاب گفت: «موافقین از امید بنویسیم، شاه که رفته خودش گور خودش کنده، باین از زندگی بنویسیم.» این پیشنهاد بی معطلی در شورا ای سه نفر شان تصویب و خروجی اش شد: «به زودی شاهد پیروزی نهایی خواهیم بود»

بزودی شاهد پیروزی نهایی خواهیم بود

از روزی که آقای ناصری نامی آمد و گفت می خواهد ملکی در خیابان خاکی (آخوند خراسانی امروز) را وقف تشکیلات علوم اسلامی کند، زندگی فاطمه خانم زیر و رو شد. سال ۱۳۴۵ بود. آیت... میلانی دورادور از فعالیت های فاطمه خانم خبر داشت. می دانست روز به روز به شمار محصلان مکتب خانه کو چک او اضافه می شود و فضا برای گسترش فعالیت هایش، محدود و محدود تر است. پس بی معطلی، ملک را سپرد برای تأسیس مکتب خانه ای مزین به نام مادر امام زمان (عج) و مدیر پیش را سپرد به فاطمه سید خاموشی که آن روز ها دیگر به «خانم طاهایی» معروف شده بود. حالا خانم طاهایی مانده بود بنای نو نواری که از تمام حجره هایش، نوای خوش کلام... به گوش می رسید. انگار داشت در میانه آفرین محال قدم می زد... چه فکر ها که در سرش نبود. این مکتب می توانست نقطه آغاز رسمی فعالیت های دینی سیاسی فرهنگی او باشد. نخستین بانگ سخنرانی های اعتقادی و ارشادی بانو طاهایی از اتاق های مکتب نرجس بلند شد. آن هم در روز گاری که ساواک پر فراز شهر می چرخید تا جواب لای چرخ هر گونه فعالیت فرهنگی مذهبی بگذارد. خانم طاهایی اما روز به روز مصمم تر، سرفصل های آموزش را گسترده تر می کرد و زمزمه های روشنگری و گسترش آرمان های انقلاب اسلامی لایه لای آموذهای مذهبی، به گوش می رسید. خبر به ساواک رسید و دست آخر، چکمه بی حرمی ماموران حکومتی، به در مؤسسه مکتب نرجس کوبیده شد. سال ۱۳۵۳ بود که برای اولین بار، چراغ مکتب نرجس خاموش شد، اما مدتی بعد با قدرت بیشتر در خانه های معتمدان انقلابی، ادامه پیدا کرد اعلامیه هاو